

برای لغو مجازات اعدام
"شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی"
و آزادی کلیه زندانیان سیاسی در ایران
یک کارزار جهانی را در هماهنگی
و همگامی با هم پیش ببریم!



قرار نیست همه زندانیان با اعدام بمیرند!

این، عین عبارتی است که دادستان تهران در واکنش به وضعیت دردناک جسمی یک زندانی بیمار نشان داده است. بعد از اینکه زندانی سیاسی «محسن دکنه چی» بعد از تحمل یک دوره طولانی درد شدید سرطان جان سپرد، این مرگ فجیع چنان دردناک بود که رسانه های جهانی را به صدا درآورد.



لیبی، کدام آینده؟



جوهر تبلیغات دول سرمایه داری و مدیای غرب این است که گویا انگیزه این شورش ها حاکمیت استبداد سیاسی در این جوامع بوده و اگر این مستبدین اندکی رفرم سیاسی انجام می دادند آنطور که رهنمود غرب بوده است، با این شورش ها روبرو نبوده و می توانستند هم چنان در اریکه قدرت باقی بمانند. فارغ از این که این تحلیل جوهر اصلی اعتراضات مردم را در پرده نگه می دارد، در عین حال یک دغلکاری آشکار را نشان می دهد.

حمله نظامی به لیبی و مواضع متفاوت!

خیزش توده ای کارگران و اقشار پایین جامعه در مصر، تونس، لیبی، یمن، مراکش، بحرین، عربستان، عراق، ایران و ... بر متن بحران اقتصادی عمیق نظام سرمایه داری جهانی بوقوع پیوسته است. تمامی تحلیل ها از چپ تا راست بر خصلت طبقاتی رویدادهای اخیر معترف اند. واقعیات آنقدر سرسختند که نمی توان آن را در نظر نگرفت.



دیپلماسی جشن نوروز، ورشکستگی ایدئولوژی جمهوری اسلامی!



با شکل گیری گروه "مکتب ایرانی" در درون اصولگرایان هم اکنون دیدگاه جدیدی نسبت به مراسم نوروزی در درون این جناح متجلی شده است. اگر چه هر دو جناح دارای نقطه تلاقی مشترک و هدف واحدی در زدودن اصلت آن هستند، اما از نظر ظاهر و نحوه کارکرد و تقابل، با یکدیگر متفاوت و عکس یکدیگر عمل می کنند.



کوشی های دشمنان طبقه کارگر در بطن اوضاع جاری

پیش بسوی برگزاری هر چه باشکوهتر
اول ماه مه، روز جهانی کارگران



نصرت تیمورزاده

لیبی، کدام آینده؟

مطالبات و نوع دخالت دول امپریالیستی همه بیان آشکار تفاوت‌های موجود در این کشورهاست.

با اجرای سیاست نئولیبرالی از اوایل سالهای ۸۰ که توسط مبارک پیاده گردید، جامعه مصر دچار تغییرات اساسی شد. آن چه که به نام ترکیبی از «پان عربیسم و سوسیالیسم دولتی» توسط ناصر بیان می‌شد، جای خود را به سیاست نئولیبرالی داد. اولین نتیجه این سیاست افزایش سرسام آور بیکاری و گسترش فقر بود. بیش از ۲۰ میلیون نفر در مصر با درآمدی کمتر از دو دلار در روز باید گذران کنند. و این در حالی است که ثروت شخصی "مبارک" ۴۵ میلیارد یورو و بستگانش ۷۰ میلیارد یورو تخمین زده می‌شود. و اما با وجود اختناق سیاسی یک اتحادیه کارگری با نفوذ توده‌های موجود است که علیرغم این که رهبران آن کاملاً وابسته به رژیم مبارک و فاسد بودند، در همین سال‌های اخیر اعتراضات متعددی جهت افزایش دستمزد صورت گرفته است. از آن جایی که افزایش قیمت مایحتاج عمومی نه تنها اقشار تحتانی جامعه را به فلاکت کشاند، بلکه در مقیاس گسترده‌ای بخش‌های دیگری از جامعه را نیز به پایین پرتاب نموده و بی‌آیندگی به برجسته‌ترین شاخص در میان جوانان و حتی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تبدیل گشت. در واقع نطفه شورش در ۶ آوریل ۲۰۰۸ بسته شد.

هنگامی که کارگران و جوانانی که از طریق اینترنت با هم ارتباط داشتند، اعتصاب در شهر صنعتی ماهالا را سازمان دادند. هر چند که این اعتصاب سرکوب گردید ولی متعاقب آن موجی از اعتصابات شهرهای بزرگ مصر را در خود فرو برد. بی‌جهت نبود، ائتلافی که شورش در مصر را آغاز کرد، خود را «ائتلاف ۶ آوریل» نامید. و بدون تردید اعتصابات کارگری در سه شهر بزرگ قاهره، اسکندریه و منصوریه بزرگترین نقطه قوت مبارزات اعتراضی مردم بود. هر چند که سقوط مبارک توسط شورش توده‌های مردم عملی شد، ولی امپریالیسم آمریکا، ارتش مصر (ارتش کاملاً وابسته به آمریکا) و بخشی از بورژوازی بومی، بخش دیگری را قربانی نمود تا بتواند هر چه سریع‌تر به شورش اعتراضی نقطه پایانی گذاشته و فرصت رادیکالیزه شدن آن را ندهد. بنابراین برای آنها حفظ نظام اهمیت‌اش بسیار فراتر از حفظ مبارک بود.

در تونس بیش از همه این جوانان بی‌آینده بودند که اکثریت جامعه را تشکیل داده و بی‌آیندگی آنان را به بشکه باروتی تبدیل کرده بود که منتظر یک جرقه بودند و این جرقه - کشته شدن یک جوان تحصیل کرده - در انبار باروت افتاد. گریز سریع "بن‌علی" قبل از این که ساختار نظام حاکم مورد هجوم مردم قرار گیرد، فرصت را جهت تعمیق انقلاب محدود ساخت. با

هیچ دولت اروپایی را نمی‌توان برشمرد که فرش قرمز در جلوی پاهای "قذافی" پهن نکرده باشد. بازار مشترک اروپا در سال ۲۰۰۹ معادل ۳۷۰ میلیون یورو تجهیزات نظامی به لیبی فروخت. در سال ۲۰۱۰ لیبی به عنوان عضو کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل پذیرفته شد. فرانسه در حال مذاکره با "قذافی" برای ساختن راکتورهای اتمی در لیبی بود. و این سیاهه را میتوان با دهها و صدها نمونه دیگر ادامه داد.

به باور ما ریشه شورش‌ها، اعتراضات و مبارزات انقلابی در جوامع پیرامونی منجمله شمال آفریقا و خاورمیانه ریشه در بحران جهانی سیستم سرمایه‌داری دارد. جوهر این بحران آن گونه که بارها عنوان کرده‌ایم، در کاهش نرخ سود خود را بیان می‌دارد. و لذا دول سرمایه‌داری بخشی از این بحران را به کشورهای پیرامونی انتقال داده‌اند. دول سرمایه‌داری جهت مهار بحران از مکانیسم‌های مختلف بهره جسته‌اند. در درون جوامع خود از جانبی رقم‌های نجومی به مؤسسات و کنسرن‌های مالی و صنعتی تزریق نمودند و از جانب دیگر طرح‌های ریاضت اقتصادی را در دستور کار قرار دادند که خود هجومی آشکار به زندگی و معیشت اقشار تحتانی جامعه، کاهش خدمات اجتماعی... را با خود همراه داشت. با وجود این با اعتراضات میلیونی در اسپانیا، ایتالیا، انگلستان، آلمان و فراتر از همه در فرانسه و یونان روبرو گشتند. بدیهی است که در کشورهای پیرامونی به علت فقر عمومی امکان استفاده از این مکانیسم‌ها نبوده و دامنه فقر عمومی ابعاد هولناکی به خود گرفت. سیستم پارلمنتاریسم بورژوازی در کشورهای امپریالیستی این امکان را فراهم ساخت که بحران سیاسی در برخی از این کشورها تنها به سقوط احزاب حاکم و جایگزینی آن با احزاب دیگر پارلمانی انجامیده و به بحران سیاسی که سیستم را به چالش بطلبد فرا نرویدند. ولی وجود استبداد سیاسی در کشورهای پیرامونی زمان زیادی احتیاج نداشت که به بحران سیاسی منجر شده و زیر پای دیکتاتورهای منطقه داغ شود. از این رو به جرأت می‌توان بیان کرد که انگیزه بنیادین اعتراضات، شورش‌ها و مبارزات انقلابی در شمال آفریقا و خاورمیانه، دو مؤلفه اساسی؛ یعنی نان و آزادی را در خود دارد.

علیرغم این نباید در چارچوب یک طرح شماتیک از مجموعه این کشورها محدود ماند. معمولاً تصویری شماتیک در افکار عمومی از این کشورها وجود دارد که انعکاس خود را در قالب مفهوم عمومی کشورهای عربی و یا اسلامی بیان خود را می‌یابد. ضروری است که از این تصویر شماتیک درگذریم و تفاوتها را در نظر بگیریم. شکل بروز اعتراضات، چگونگی ادامه آنها، ترکیب شرکت کنندگان،

دانیل بن سعید که خود را یک مارکسیست اهل فرانسه می‌دانست، سال گذشته یعنی یک سال قبل از مرگش در یک نوشته‌ای عنوان کرده بود که «انقلاب هیچ زمانی به موقع ظاهر نشده و به ندرت در جایی و زمانی اتفاق می‌افتد که همه انتظاراتش را دارند.» در واقع شورش مردم تونس که به سلطه ۲۴ ساله "بن‌علی" خاتمه داده و منجر به فرار او به عربستان گردید، جرقه‌ای بود که شعله‌هایش بخش بزرگی از شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه را در خود فرو برد. شاید به گراف نباشد که بگوییم اگر بحران جهانی سرمایه‌داری سیمای سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ میلادی را رقم زد، شورش، اعتراضات و مبارزات انقلابی در شمال آفریقا و خاورمیانه و پیامدهای آنان برجسته‌ترین شاخص سال ۲۰۱۱ خواهند بود. در تحلیل از این تلاطم عظیم اساساً دو نقطه نظر ارائه می‌شوند:

جوهر تبلیغات دول سرمایه‌داری و مدیای غرب این است که گویا انگیزه این شورش‌ها حاکمیت استبداد سیاسی در این جوامع بوده و اگر این مستبدین اندکی رفم سیاسی انجام می‌دادند آنطور که رهنمود غرب بوده است، با این شورش‌ها روبرو نبوده و می‌توانستند هم چنان در اریکه قدرت باقی بمانند. فارغ از این که این تحلیل جوهر اصلی اعتراضات مردم را در پرده نگه می‌دارد، در عین حال یک دغل‌کاری آشکار را نشان می‌دهد و آن که همه بر این امر واقفند که سران این کشورهای استبدادی میهمانان گرامی و ارزنده برای غرب بوده‌اند. برای آنها مبارک ضامن ثبات در منطقه بوده و هیچ کنفرانسی در ارتباط با مسایل منطقه و بویژه مسئله فلسطین برگزار نمی‌شد چنان که مبارک یک پای این کنفرانس‌ها نباشد. از سال ۱۹۷۹ که سادات قرارداد صلح با دولت اشغالگر اسرائیل را امضا کرد، مصر ۲۸ میلیارد دلار کمک مالی از آمریکا دریافت کرد. علاوه بر این سالانه از طرف آمریکا ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی به مصر پرداخت می‌شد. در واقع مصر بعد از اسرائیل بزرگترین دریافت کننده کمک مالی آمریکا بود.

وزیر امور خارجه فرانسه در ۱۱ ژانویه یعنی سه روز قبل از فرار "بن‌علی" رئیس جمهور تونس طرح اعزام نیروهای ضد شورش فرانسوی به تونس را در پارلمان فرانسه مطرح نمود. حزب حاکم دولتی تونس RCD (مجمع دموکراتیک قانون اساسی) از سالهای ۷۰ عضو انترناسیونال احزاب سوسیال دموکرات بوده و نه تنها برای دول سرمایه‌داری بلکه برای برخی از کشورهای حاشیه خلیج فارس یکی از با ثبات‌ترین کشورهای منطقه و از این زاویه بازار مهمی جهت سرمایه گذاری بود.

"قذافی" چادرش را در کنار کاخ الیزه پهن می‌کرد و برادر خوانده "برلوسکونی" رئیس جمهور ایتالیا بود.

وجود این مردم در جریان شورش خود برخی امتیازات کسب کردند. از جمله لغو حکم اعدام، پیوستن تونس به کنوانسیون ضد شکنجه، تصویب قانون آزادی مطبوعات، تصویب مزد بیکاری به کارگرانی که برای مدت طولانی بیکار هستند که برای اولین بار در تاریخ تونس انجام گرفت. با وجود کسب این امتیازات، این پرسش هم چنان باقی است که آیا مردم قادر خواهند شد انقلاب خود را تعمیق بخشند و این که کدام نیروی اجتماعی در برابر بورژوازی تونس ادامه شورش مردم را سازمان خواهد داد؟ و کدام نقشی را نیروهای چپ در تونس که خود را در ائتلافی به نام «جبهه ۱۴ ژانویه» (روز فرار "بن علی") جمع شده‌اند، بازی خواهند کرد.

در لیبی وضع به گونه دیگری است و تفاوت‌هایی با مصر و تونس دارد. از این رو ضروری است که کمی بیشتر در مورد آن مکتب نماییم. درآمد سرانه در لیبی بالاترین سطح را در مجموعه کشورهای آفریقایی و عربی دارد. بزرگ‌ترین ذخایر نفتی در منطقه را دارا می‌باشد. جنوبی‌ترین مرز اروپا با آفریقا است. علاوه بر آن نقش کلیدی در ارتباط با کنترل دریای مدیترانه دارد. از آن جایی که "قذافی" خود توسط یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۹ به قدرت رسیده بود، و لذا اعتماد چندانی به ارتش نداشته و به این خاطر اقدام به تشکیل یک میلیشیا نمود که گفته می‌شود ۱۲۰ هزار نفر در آن متشکل هستند و این رقم اندکی برای یک کشور ۶ میلیونی نیست. در عین حال بخشی از درآمد نفت و گاز در اختیار سران برخی از قبایل قرار می‌گیرد که هر دوی اینها منافع اساسی در حفظ رژیم قذافی دارند.

تصاویری که در روزهای اول شورش در مدیا ظاهر شدند، پیام‌هایی هستند که هر انقلابی در روزهای اول از خود نشان می‌دهد، انقلابی که دارد نطفه‌هایش را می‌بندد و هنوز سیاست‌مداران حرف‌های، اپوزیسیون‌های ساختگی و نیروهای امپریالیستی وارد صحنه نشده‌اند. ادعای این که در لیبی جنگ داخلی مابین فراکسیون‌های مختلف بورژوازی جریان دارد، اهانت بی‌شرمانه به جوانانی است که بیکاری و بی‌آیندگی آنان را به شورش واداشته و به آن مردمی است که خواهان یک زندگی بهتر بوده و از این رو صحنه خیابان‌ها را به اشغال خویش درآوردند. بی‌جهت نبود که گزارشات اولیه به خصوص از بخش غربی لیبی حکایت از آن داشتند که مردم خود را سازمان داده و قدرت دولتی عملاً از صحنه خارج شده است. مردمی که خود را مسلح کردند و خود رهبری این ارتش توده‌های را در اختیار گرفتند. اهالی بنغازی آماده هر نوع فداکاری بودند تا شهرهای آزاد شده را حفاظت کنند. هر کسی آماده است که سهم خود را برای ایجاد دولتی بر فراز خاکستر مانده از قدرت دولتی سرنگون شده ادا نماید. وقتی که کامیون‌های شخصی مشغول جمع‌آوری زباله می‌شوند، زمانی که کلینیک‌های خصوصی به کلینیک‌های عمومی تبدیل می‌گردند،



وقتی که استادان دانشگاه ستاد رهبری روزنامه‌ها و مراکز اطلاع رسانی را به عهده می‌گیرند، زمانی که تعداد زیادی از زنان آشپزخانه‌های موقت را سازمان داده و به جنگندگان در جبهه غذا می‌رسانند، همه و همه این تصاویر بیان روشن آن امری است که بی‌تردید باید به آن آغاز انقلاب نام نهاد. در این شورش طبقات مختلف با منافع گوناگون شرکت دارند. چرا که خود لغت مردم بار طبقاتی روشنی ندارد، هم چنان که وقتی می‌گوییم مزد و حقوق بگیران. آن چه همه این طبقات با منافع گوناگون را متحد ساخته است مبارزه علیه "قذافی" است؛ نه چیزی کمتر، نه چیزی بیشتر. دست از همین زاویه سرنوشت این مبارزه با سرنوشت شفایت مطالبات و آینده‌ای که هر کدام از نیروهای درگیر در این مبارزه بیان می‌دارند، رقم خواهد خورد.

وقتی از این منظر به اوضاع لیبی نگاه کنیم، تفاوتی با آن چه که در تونس و مصر اتفاق افتاد وجود ندارد. این که در تونس و مصر شورش مردم به مبارزه مسلحانه نمی‌انجامد، در این عامل نهفته است که در

انرژی دارند، از شرایط مساعد مادی برخوردارند که گوشه‌ای از ثروت هنگفت را در خدمت آرام نگهداشتن بخش‌هایی از مردم به کار ببرند. درست از این زاویه است که قذافی این امکان را می‌یابد که بخشی از اقشار تحتانی جامعه را به خود وابسته ساخته و از آنان به مثابه گوشت دم توپ استفاده نماید. عامل دیگر در لیبی وجود ارتش بزرگی از کارگران مهاجر است که بخش بزرگی از صنایع نفت لیبی را می‌چرخانند. در لیبی ۱،۵ میلیون نفر کارگر مصری، ۵۰ هزار نفر بنگلادشی، ۱۵۰ هزار نفر هندی و پاکستانی و ۳۰ هزار نفر کارگر ترک در کنسرن‌های بزرگ به ویژه نفت اشتغال دارند. خروج آنان از لیبی بیش از همه ناشی از این امر است که با شدت یابی جنگ آنها نمی‌توانند به طور خنثی در جامعه وجود داشته باشند و بلاجبار در یک طرف این جنگ باید قرار گیرند. در چنین شرایطی نیاز به درجه بالایی از آگاهی و حمیت طبقاتی است که کارگران مهاجر را به آن جبهتی سوق دهد که دریابند، همبستگی طبقاتی و منافع مشترک بسیار فراتر از آن است که در کدام کشور تولد یافته‌اند و کدام مرز جغرافیایی آنها را از هم جدا کرده است و دریابند که در مقابل «همبستگی بین‌المللی» دول سرمایه‌داری در بمباران لیبی بایستی جبهه همبستگی بین‌المللی کارگران را سازمان دهند، آن نوع همبستگی که اکنون به نیاز عاجل طبقه کارگر فراتر از مرزهای جغرافیایی تبدیل شده است.

مجموعه این داده‌ها و به ویژه از آن جایی که نیروهای امپریالیستی قادر به کنترل جنبش اعتراضی نبوده‌اند، دست به یک تجاوز وحشیانه امپریالیستی زدند. این تجاوز جنایتکارانه طبق سنت همیشگی به بهانه کمک‌های انسان دوستانه به مردم معترض انجام می‌گیرد. این که به خصوص امپریالیستهای آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی موتور تجاوز نظامی‌اند به علت این است که بیشترین منافع را در این منطقه دارند. به ویژه برای دولت فرانسه که آفریقا را هم چنان به طور سنتی منطقه نفوذ خویش می‌داند. آیا مردم حق ندارند از این متجاوزین سؤال کنند؛ چگونه است که به بهانه تجاوز عراق به کویت، خاک این کشور را به توبره کشیدند و اکنون تجاوز عربستان و امارات متحده به بحرین را مورد پشتیبانی قرار می‌هند. آیا مردم حق ندارند پرسند که کدام سلاح‌های نظامی اکنون در جبهه‌های خونین لیبی باید آزمایش گردند؟ آیا مردم حق ندارند سؤال کنند که کدام صنایع تسلیحاتی خود را آماده بازسازی مجدد ارتش لیبی ساخته‌اند و کدام کنسرن‌های نفتی دندان خویش را برای نفت و گاز لیبی تیز کرده‌اند.

به نظر می‌آید که سرنوشت انقلاب مردم لیبی با شروع بمباران هوایی نیروهای امپریالیستی دست کم در لحظه حاضر دارد رقم می‌خورد. آنهایی که با فداکاری و از جان گذشتگی، نفرات خط اول مبارزه علیه سرهنگ قذافی را تشکیل داده و هفته‌ها جنگیده‌اند، قدم به قدم به حاشیه

آن دو کشور ارتش چنین وحشیانه به صفوف مردم هجوم نبرده و خود را در محدوده خلع قدرت از مبارک و "بن علی" نگه‌داشته و قول انتخابات «آزاد» را داده است. به بیان دیگر آن چه که در هر سه کشور و یا در یمن، بحرین، اردن، سوریه... اتفاق افتاده و یا در جریان است فاقد یک خصلت طبقاتی روشن است. بنابراین آن امری که همه را متحد کرده است، مبارزه علیه یک رژیم مستبد و فاسد است. این امر در لحظه کنونی سایه بر سایر مطالبات افکنده است، مطالباتی که در جامعه حضور دارند و انگیزه شورش مردم بودند و در صورت تعمیق انقلاب به جلوی صحنه رانده خواهند شد. این که در لیبی از همان لحظات اول به نبرد قهرآمیز و رودر رو کشیده می‌شود، خود نشان از این دارد که تضادهای طبقاتی در لیبی سریع‌تر از جاهای دیگر از عمق به سطح آمده‌اند.

در عین حال یک تفاوت اساسی در سه کشور این است که اقتصاد لیبی اساساً متکی بر درآمد نفت است. بر مبنای آمار سال ۲۰۰۵ معادل ۹۷ درصد درآمد لیبی ناشی از صادرات نفت بوده و ۷۵ درصد از مواد غذایی مورد نیاز مردم، ماشین آلات و کالاهای مصرفی از طریق واردات تأمین شده‌اند. بدیهی است که کشورهایی که ذخایر عظیم

آکام بسیم

حمله نظامی به لیبی و مواضع متفاوت!

قذافی مطمئن بودند برای انحراف انقلاب لیبی و شکل دادن به آلترناتیو مورد نظر خود، ابتدا نیروهای نظامی و ناوهای جنگی را به منطقه فرستادند. سپس در شورای امنیت طرح خود، یعنی ایجاد منطقه پرواز ممنوع، را (که از پیش در سر می‌پروراندند) برای توجیه مقاصدشان، که حمله نظامی بود، به تصویب رساندند. هم اکنون بیش از دو هفته است که نیروهای ائتلاف حملات خود را بر علیه مواضع معمر قذافی و نیروی هوایی لیبی آغاز کرده‌اند. تا کنون صدها موشک به سوی اهداف تعیین شده شلیک شده است. دهها هواپیمای جنگی فرانسه، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، آمریکا و ... به بمباران مواضع نیروی هوایی دولت قذافی پرداخته و بر فراز این کشور به پرواز درآمده‌اند. بر اساس آخرین گزارش‌ها بر اثر این بمباران‌ها تاکنون صدها نفر و از جمله تعداد زیادی غیر نظامی جان خود را از دست داده‌اند. روز ۳۰ ماه مارس، کنفرانس بین‌المللی در خصوص تصمیم‌گیری درباره تحولات در لیبی برگزار شد. بر اساس آخرین گزارش‌ها در این کنفرانس که با حضور نمایندگان بیش از ۴۰ کشور برگزار گردید، بر سر آینده سیاسی این کشور مذاکره کردند. در این کنفرانس همه کشورها بر سر رفتن "معمر قذافی" توافق نظر داشتند. نمایندگان "شورای دولت موقت" نیز اگر چه به طور رسمی در کنفرانس شرکت نداشتند اما در حاشیه کنفرانس حضور پیدا کردند و با نمایندگان کشورهای ائتلاف مذاکره نمودند. علاوه بر این که از کشورهای ائتلاف حمایت سیاسی را مطالبه نمودند، درخواست حمایت تسلیحاتی نیز مطرح کردند. بنابراین هر چه زمان می‌گذرد احتمال به بی‌راهه بردن قیام مردم مصر بیش از پیش برجسته می‌شود.

بحران اقتصادی عمیقی که نظام سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم با آن دست و پنجه نرم می‌کند، به بحران‌های سیاسی در صفوف دول امپریالیستی دامن زده است. ➡

اسپانیا، پرتغال، و غیره آغاز شد و حالا به سواحل کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری کشیده شده است. در مصر و تونس اوج گیری طوفان اعتراضی مردمی و کشیده شدن تظاهرات‌های خیابانی به کارخانه‌ها و مراکز تولیدی، هراس دولتمردان و حاکمان نظم موجود را برانگیخت. با در پیش گرفتن سیاست‌های ریاکارانه سرانجام مجبور به عقب نشینی و برکناری روسای جمهوری مصر و تونس یعنی "مبارک" و "بنی‌علی" شدند تا کل نظام حاکم را از خطر سرنگونی و از گزند انقلاب اجتماعی کارگران و توده‌های انقلاب‌کننده نجات دهند. این کار را به کمک ارتش به عنوان آخرین حربه ای که هرگونه حکومت بورژوائی به آن متکی است و مطرح کردن چهره‌های رادیکال به کمک ابزارهای سیاسی-نظامی و رسانه‌های ارتباط جمعی که در اختیار داشتند، به پیش بردند.

اما در لیبی وضع بر همین منوال پیش نرفت. ارتش لیبی، بود و نبود خود را به حکومت سرهنگ قذافی گره زده بود. از اینرو از همان اوایل آغاز اعتراضات مردمی در لیبی، ارتش نه در لباس فریبکارانه شفقت، بلکه برای سرکوب انقلابیون به کارگرفته شد و چهره واقعی خود را خیلی زود آشکار ساخت. (بدون شک اگر اعتراضات مصر و تونس بیش از این ادامه می‌یافت با همین روش مردم عاصی را سرکوب می‌کردند، کما اینکه در خیلی موارد به همین شیوه با معترضان برخورد نمودند. در این رابطه پس از اعتصابات پیایی و متعدد طبقه کارگر در مصر ارتش این کشور بیانیته تهدید آمیزی را درباره ادامه این اعتصابات صادر نمود).

ابعاد کشتار مردم خشمگین و جان به لب رسیده در لیبی به حدی بود که سر و صدای نهادهای بین‌المللی را (که تنها یا زیر بار فشار افکار عمومی جهان و یا به عنوان ابزار فشار قدرت‌های امپریالیستی برای امتیازگرفتن از رقیبان جهانی و منطقه‌ای خود مطرح می‌سازند) درآورد. قدرت‌های غربی که از رفتن

سونامی قیام توده‌های ستم‌دیده شمال آفریقا و خاورمیانه و بوجود آمدن شرایط انقلابی در این کشورها بار دیگر ثابت کرد که برخلاف گفته‌های مجیزگویان بورژوازی، نه تنها تاریخ به فرجام خود نرسیده و نخواهد رسید، بلکه جهان سرمایه‌داری هنوز درگیر تناقضات درونی عمیقی است. بدون شک تا هنگامی که این تضادهای ذاتی باقی است، انقلاب توده‌ها از پایین برای ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه، به قوت خود عرض اندام خواهد کرد.

خیزش توده‌ای کارگران و اقشار پایین جامعه در مصر، تونس، لیبی، یمن، مراکش، بحرین، عربستان، عراق، ایران و ... بر متن بحران اقتصادی عمیق نظام سرمایه‌داری جهانی به وقوع پیوسته است. تمامی تحلیل‌ها از چپ تا راست بر خصلت طبقاتی رویدادهای اخیر معترف‌اند. واقعیات آنقدر سرسختند که نمی‌توان آن را در نظر نگرفت. عیان‌ترین دلیل اثبات این امر خودسوزی جوان تحصیل کرده تونسی به علت بیکاری و فشارهای پلیس رژیم حاکم بر این کشور بود. آمار بالای فقر و بیکاری و گرسنگی، سطح نازل معیشت کارگران و اقشار کم درآمد در دهه‌های اخیر در این کشورها، اختناق سیاسی و سرکوب پلیسی زمینه‌های شکل‌گیری خیزش توده‌ای را نشان می‌دهد. دیکته‌کردن برنامه‌های اقتصادی نهادهای بین‌المللی به کشورهای تحت سلطه جهت ایجاد شرایط کسب سودهای فوق کلان برای شرکت‌های چندملیتی، بدتر شدن این وضعیت در سال‌های اخیر با بروز بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری و تلاش کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جهت سرشکن کردن بحران دامن‌گیرش بر شانه‌های کارگران داخلی و کارگران کشورهای تحت سلطه، نیروی محرکه فعال شدن قدرت‌های بالقوه اجتماعی طبقات پایین اجتماع را تشکیل می‌دهد.

واقعیت این است که امواج دریای خروشان اعتراضات کارگران از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، فرانسه، انگلستان، آلمان، یونان،

رانده می‌شوند. آن بخش از رژیم که جبهه خویش را تعویض نموده و به صفوف شورشگران پیوسته‌اند، همان‌هایی خواهند بود که جای شورشگران را گرفته و با سقوط "قذافی" و ساختن یک لیبی به اصطلاح دمکراتیک تحت رهبری مهاجمین امپریالیستی به رأس قدرت خزیده و این لیبی به اصطلاح دمکراتیک را بر پایه منافع امپریالیستها شکل خواهند داد. در واقع آن چه بعد از هجوم امپریالیستی دارد صحنه را پر می‌کند، بخشی از بورژوازی لیبی است که بخش دیگری را از میدان به در کرده و خود را تحت عنوان «دولت موقت ائتلافی» دارد سازمان می‌دهد که وارد معامله با نیروهای امپریالیستی گردد.

با وجود همه اینها این پرسش باقیست که شورشگران واقعی چه خواهند کرد، آن خلع ید شدگان، آن بیکاران، آنانی که به فقر جامعه پرتاب شده‌اند و همه آنهایی که اسلحه به دست گرفته و جنگیدند و آنهایی که شجاعانه رژیم قذافی را به چالش طلبیدند؛ چرا که چیزی جز زنجیرهای دستشان را از دست نمی‌دادند. آیا آنها تماشاگر اوضاع خواهند شد و نظاره‌گر به یغما رفتن میوه انقلاب آنها توسط اقلیتی کوچک در زیر سایه بمباران‌های امپریالیستی، خواهند گردید. و یا اینکه این جنگ امپریالیستی را به یک جنگ انقلابی جهت نجات جامعه از بربریت موجود تبدیل خواهند نمود. پاسخ به این پرسش سرنوشت ساز را آینده خواهد داد. کارگران کمونیست و انقلابی می‌توانند و باید سهمی در پاسخ به این دو بدیل داشته باشند.

آیا بهتر این نبود که شورشگران لیبیایی، بنغازی و سایر مناطق آزاد شده را در جریان یک پیکار شکوهمند از دست می‌دادند و خود را برای ساختن یک بدیل انقلابی، مجدداً سازمان می‌دادند و دور جدیدی از مبارزه را پیش می‌بردند، تا این که تحت سلطه بخشی از بورژوازی که خود کارگزار سلطه امپریالیست‌های تجاوزگر است، قرار گیرند. با وجود این، انتخاب این دو بدیل قبل از همه امر شورشیان لیبیایی است.

می اندازد، و از سوی دیگر به دلیل الهام گرفتن سایر کشورهای منطقه از پیروزی انقلاب در لیبی، درصدد است که بمانند مصر و تونس مسیر انقلاب را در جهت تضمین منافع خود منحرف سازد. به این ترتیب هر نیتی که داشته باشد، نتایج چنین سیاستی در راستای منافع قدرت های سرمایه داری امپریالیستی خواهد بود و کاملاً برخلاف منافع توده های قیام کننده در لیبی می باشد.

صاحب نظران این موضع معمولاً این استدلال را مطرح می سازند که گویا اگر نیروهای ائتلاف به رهبری ناتو به مواضع "قذافی" حمله نکنند و او را تضعیف ننمایند مردم را قتل عام خواهد کرد. اما واقعیت این است که تا کنون هم تحت حمایت قدرت های بزرگ غربی جنایات اسفناکی بر علیه انقلابیون و مردم این کشور صورت گرفته است. در صورت حمله نظامی به این کشور شمار کمتری از مردم کشته خواهند شد. عراق و افغانستان نمونه های بارزی را به ما نشان می دهد. به عنوان مثال پس از یورش آمریکا و هم پیمانانش به عراق نزدیک به یک میلیون نفر کشته و ۳ میلیون انسان آواره شده اند ... حال آیا حمله نظامی به عراق و افغانستان از آمار مردمی که در این مناطق کشته شدند کاست؟ بدون شک چنین نبود، در لیبی نیز چنین نخواهد شد.

تازه به این هم کوتاه نمی آیند و به مارکس، انگلس و لنین استناد می ورزند. می گویند مارکس گفته درست است که امپراتوری انگلیس برای منافع خود به هندوستان حمله کرده و آنرا جزو مستعمرات خود می کند اما این خود باعث بیداری مردم هندوستان می شود و همچنین حمله اروپا به خاک آمریکا را مثبت ارزیابی کرد. به قول خودشان بر سر درستی یا نادرستی موضوع سخن نخواهیم گفت. اما بیا بید به این موضع گیری مارکس در شرایطی که جامعه هندوستان در مرحله پیشا سرمایه داری قرار داشت، بنگریم و امروز را که سرمایه به هر گوشه و کناری از این جهان رسوخ کرده و مرگ و زندگی میلیارد ها انسان را به شرایط سودآوری خود گره زده است، در نظر مجسم کنیم.

پیمان صلح "برست لیوتوفسک" بین حکومت کارگری شوروی را با دولت آلمان که بموجب آن بخشی از منطقه متعلق به دولت شوروی به دولت پروس واگذار می شد را با حمله نظامی نیروهای غربی مقایسه می کنند. اولاً بایستی گفت که لنین در شرایطی با امضای این پیمان موافقت کرد که دولت کارگری از یک طرف با ضد انقلاب داخلی در حال مبارزه سختی بود و این خود بخشی از نیروی حکومت شوروی را به خود مشغول می ساخت و از طرف دیگر دولت های امپریالیستی و از جمله دولت آلمان در حال یورش به مناطق تحت کنترل دومین حکومت کارگری جهان بودند. حکومت شوروی برای تازه کردن نفس خود و تجدید سازمان ارتش و نیروهای خود پیمان صلح "برست لیوتوفسک" را به امضا رساند. لنین به ظرافت خاصی از تضادهای موجود بین دیگر دولت های

امپریالیستی استفاده کرد تا حکومت کارگری را حفظ نماید. تاریخ مبارزه

"غربی"، سیاستی بغایت ضد دموکراتیک در کشور در پیش گرفت که این سیاست در درجه نخست در خدمت منافع سرمایه بین المللی و شرکت های عظیم چند ملیتی بوده اند..." (تاکید از من)

این تحلیل اولاً دلایل قیام مردم لیبی را برای خواست های دموکراتیک-لیبرالی و عادلانه ارزیابی می کند. به همین دلیل آنان خواب دورانی را که "قذافی" منافع شوروی در لیبی را محافظت می کرد، می بینند. در همان جا به این حقیقت تلخ (البته برای حزب توده و جریانات پرو روسی) معترف است که در همان سالها نیز فضای بسته سیاسی در این کشور حکمفرما بود. آرمان آنها فقط رشد صنعت و ملی کردن صنایع است، آرمانی که به خودی خود نمی تواند منافع طبقه کارگر را نمایندگی کند. امروز دیگر سرمایه دار برای کسب سود هر جایی را که مناسب تشخیص دهد، سرمایه گذاری خواهد کرد. بنابراین توسعه سرمایه دارانه دولتی در عصر جهانی سازی سرمایه پایه اقتصادی خود را از دست داده است. اثرات آن تنها به صورت فرهنگ و ادبیات آن هم در تفکر طبقه خرده بورژوازی خلع ید شده باقی مانده است. ضدیت او تنها به خاطر ورشکستگی خود در برابر فشاری است که از جانب سرمایه بین المللی و شرکت های عظیم چند ملیتی، کارتل ها و تراست های عظیم، متحمل شده است. بنابراین همان طور که مارکس در مانیفست کمونیست گفت سوسیالیسم آنها ارتجاعی است. هرگونه موضع گیری مشخص در مواردی هم نمی تواند این حکم اپورتونیستی راست را تایید نکند.

از سوی دیگر گرایش باصطلاح چپ دیگری به بهانه تقابل با موضع گیری به اصطلاح ضد امپریالیستی توده ای ها، همان موضع انفعالی را که درباره حمله نظامی آمریکا به افغانستان گرفته بود، در پیش می گیرد. در آن هنگام با حمله نظامی آمریکا مخالفتی نکرد و به این بهانه که آنان خود طالبان را بوجود آورده اند و خود مجبور شده اند که وی را از میان بردارند، اعلام کرد که سرنگونی طالبان از طرف هرکس که باشد مورد مخالفت ما قرار نمی گیرد. این موضع که بی وظیفه کردن کمونیست ها برای دخالت فعالانه در مسائل سیاسی منطقه را در بردار، استدلال می کند گویا "قذافی" که دارد انقلاب این کشور را به خاک و خون می کشد بایستی از فرصت برای تازه کردن نفس استفاده کرد. یعنی مخالف حمله نظامی غرب نباشند و فقط اهداف آنها را افشا نمایند. گویا منفعت توده های قیام کننده با منفعت قدرت های امپریالیستی-ولو به صورت تاکتیکی- در شرایط ویژه تاریخی کنونی می تواند یکی باشد. اما ببینیم آیا این گونه است؟ واقعیت این است که قدرت های غربی نه برای نجات جان هزاران نفر بلکه در غیاب "قذافی" برای شکل دادن به بدیل مورد نظر خود در لیبی قطعنامه پرواز ممنوع بر فراز این کشور را به تصویب رسانده است. لیبی از سوئی به دلیل این که بخشی از نفت مورد نیاز کشورهای پیشرفته سرمایه داری را تامین می کند و پیروزی قیام مردم ستمدیده این کشور منافع درازمدت قدرت های امپریالیستی را به خطر

دولت فرانسه قبل از همه اقدام به یورش نظامی به لیبی نمود. آلمان و چین رای ممتنع دادند. به علاوه کشور آلمان درصدد است نیروهای خود را از منطقه مدیترانه خارج سازد. آمریکا-که بر اثر بحران اقتصادی و جنگ در افغانستان و عراق از لحاظ اقتصادی و در نتیجه در مناسبات بین المللی تضعیف شده- رهبری این عملیات را به نیروهای سازمان آتلانتیک شمالی "ناتو" واگذار نموده است. بدین ترتیب تضاد منافع کشورهای ائتلاف به عنوان یکی از فاکتورهای مهم در موضع گیری در قبال حمله نظامی به رهبری ناتو بایستی در نظر گرفته شود.

احزاب و گرایشات گوناگونی بسته به منافع طبقاتی و سیاسی خود در مقابل این رویدادها موضع اتخاذ نمودند. جناح راست حزب توده اکثریتی و دیگر نیروهای این طیف، که در سال ۵۷ پشت سر شعارهای ضد امپریالیستی خمینی قرار گرفتند و به جمهوری اسلامی در سرکوب انقلاب مردم ایران خدمت کردند، از آنجا که این انقلاب را انقلابی بورژوا-دموکراتیک ارزیابی می کنند، این جنگ را به اصطلاح محکوم کردند. از این دیدگاه جامعه لیبی، نه جامعه ای سرمایه داری که بمانند هر جامعه دیگری در عصر امپریالیسم، تضاد کار و سرمایه در آن به عنوان تضاد اصلی عرض اندام می کند، بلکه به عنوان اجتماعی که هنوز نیروهای فئودال کهن بر آن حکم می رانند، ارزیابی می کنند.

برای نمونه حزب توده در اطلاعیه خود که به تاریخ ۲۳ اسفند ماه صادر کرده است، می نویسد:

«...علاوه بر مردم جان به لب رسیده و به ویژه جوانان خشمگین معترض در شهرهای مختلف لیبی، که خواهان آزادیهای دموکراتیک و عدالت اجتماعی اند، نیروهای ارتجاعی وابسته به قدرت های خارجی و فئودال های منطقه، وابستگان به رژیم پادشاهی گذشته (ملک ادریس) و برخی عنصرهای قبیله ای مخالف با "قذافی" نیز در بین اعتراض کنندگان دیده می شوند که هدف ها و منافع متفاوت با توده های مردم قیام کننده دارند. رژیم سرهنگ "معمر قذافی"، که در پی کودتای نظامی سال ۱۹۶۹ بر ضد رژیم سلطنتی ملک ادریس، بر سر کار آمد، در سال های نخست حکومت خود به اصلاحاتی اجتماعی و اقتصادی در زمینه های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، ایجاد زمینه جهت شکل گیری رفاه اجتماعی، و ملی کردن صنعت نفت، دست زد. ...

از دهه ۱۹۹۰ میلادی و به دنبال اعمال تحریم های گسترده کشورهای امپریالیستی در باره لیبی - در رابطه با متهم گردیدن دولت لیبی به بمب گذاری در هواپیمای "پان امریکن" که منجر به سقوط آن بر فراز شهر "لاکربی" و کشته شدن همه مسافران و خدمه هواپیما گردید - دولت لیبی قبول کرد که سیاست خارجی خود را به صورتی آشکار تغییر دهد. رژیم قذافی در پی تحریم ها و فشارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای سرمایه داری غربی، داوطلبانه پذیرفت که "سلاح های کشتار جمعی" اش را نابود کند، و ضمن بستن پیمان با ایالات متحده آمریکا و بریتانیا و دیگر قدرت های امپریالیستی

سرنگون کننده، فقط در یک انقلاب می تواند خود را از پلیدی های همه اعصار پاک کند و فراخور جامعه گردد" (۴) انقلاب ضروری است. بنابراین رادیکالیزه شدن اعتراضات توده ای در کشور لیبی، فقط در صورت تعمیق انقلاب است که شکل گیری یک بدیل دیگر را امکان پذیر می نماید. به سخنی دیگر در جریان قیام است که انقلاب مکانیسم های خود را شکل می دهد. این همان چیزی است که شورای تشکیل شده در بنغازی از آن وحشت دارد. زیرا تعمیق انقلاب یعنی به میدان آمدن میلیونی توده ها، یعنی دخالت فعال آنان در زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود. و این یعنی گذر از رهبری نیروهای کنونی. تنها کسی که از انقلاب می هراسد می تواند به این نتیجه برسد که بایستی نیروهای نظامی امپریالیستی، قذافی را تضعیف کنند تا انقلابیون سریع تر بتوانند دولت لیبی را سرنگون سازند. انگلس درباره انقلاب می گوید: "آیا این آقایان هیچگاه انقلاب دیده اند؟ انقلاب بدون شک با اتوریته ترین چیزهای ممکنه است. انقلاب عملی است که در آن، بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ، یعنی با وسایل فوق العاده با اتوریته اراده خود را به بخش دیگر تحمیل می نماید و حزب پیروزمند بالضروره مجبور است سیادت خود را بوسیله آن حس رعب و وحشتی که سلاح های وی در دلهای مرتجعین ایجاد می کند، حفظ نماید".

بله، این درست است که حکومت قذافی هنوز سلاح های سنگین و ارتشی که به وسیله قدرت های غربی مسلح شده، را در اختیار دارد. اما در صورت گسترش و تداوم قیام مردم لیبی، در صورت به میدان آوردن دوباره توده های میلیونی کارگران و مردم ستم دیده، علاوه بر اینکه حکومت "قذافی" سرنگون خواهد شد، بنیادهای نظام موجود را نیز به خطر خواهد انداخت. دول امپریالیستی نیز خود به این امر واقف اند که کمر به دخالت در تحولات این کشور و شکل دادن به بدیلی که منافعشان را تضمین نماید، بسته اند. بنابراین تلاش برای تعمیق انقلاب از ارکان اساسی سیاست کمونیستی طبقه کارگر نسبت به انقلاب لیبی می باشد.

منابع مورد استفاده:

- (۱) لوئی بناپارت و هجدم برومر "کارل مارکس"
- (۲) بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم "لنین" ۱۹۲۱
- (۳) مانیفست کمونیست "کارل مارکس و فردریش انگلس" ۱۸۴۸
- (۴) ایدئولوژی آلمانی "کارل مارکس و فردریش انگلس" ۱۸۴۵



همچنان که ما امروز شاهد هستیم دولت های غربی با دادن مانورهای گوناگونی درصدد هستند که اپوزسیون شکل گرفته در این کشور را بیش از پیش به خود وابسته سازند. در جایی از در اختیار گذاشتن سلاح در اختیار مخالفان صحبت می کنند و در جای دیگر آن را رد می کنند. گاهی حملات خود را به مواضع نیروهای سرهنگ قذافی افزایش می دهند تا مخالفان به پیش بتازند و گاهی از شدت حملات خود می کاهند تا "قذافی" نقاط از دست داده را دوباره تصرف نماید. این آتش و مانورها از یک طرف به این دلیل است که از یکسو انقلابیون را به خود وابسته نماید تا از این طریق روند بدیل تراشی خود را تکمیل کند و از سوی دیگر فشارها را بر "قذافی" برای ایجاد تغییرات سیاسی افزایش دهد.

روند رویدادهای لیبی این تصویر را به ما نشان می دهد که در غیاب یک آلترناتیو توده ای قدرتمند جناح های درونی حکومتی "قذافی" کنترل انقلاب لیبی را در دست گرفته اند. برای مثال ریاست دولت موقت بنغازی را وزیر دادگستری دولت "قذافی" که از پست خود کناره گیری کرده، بر عهده دارد. از این رو رهبران اپوزیسیون برای مبارزه با نیروهای "قذافی" به کمک ها و حمایت های نیروهای خارجی دلخوش کرده اند. در شرایطی که مردم لیبی در شهرهای مختلف این کشور به خیابان ها سرازیر می شدند و اعتراض خود را به زندگی فلاکت بار و اختناق سیاسی حاکم ابراز می داشتند، اما نیروهای اپوزسیون از سازماندهی مقاومت توده ای در برابر حملات نیروهای حکومت "قذافی" سرباز می زنند. بنابراین "دولت موقت بنغازی" بنا به ماهیت طبقاتی خود به ایجاد تغییرات از بالا متکی است نه به دخالت توده ها از پایین.

حال در شرایطی که "تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهای کمونیست ها میسر است." (۳) به روایت مارکس انقلاب "نه فقط بدین خاطر ضروری است که طبقه حاکم را نمی توان به گونه دیگری سرنگون ساخت، بلکه بدین دلیل نیز که طبقه

بلشویکها پر از چنین اتحادهای موقتی است. آنان از یاد می برند که اگر انگلس و لنین از یک طرف بلانکیست هائی را که با هر گونه سازشی مخالفت می ورزیدند و قصد داشتند این راه را "بدون توقف در ایستگاه های بین راه و بدون تن دادن به مصالحه" بپیمایند، ملامت می کرد، اما از سوی دیگر هرگونه مصالحه ای را مجاز نمی شمرد او می گفت "هر پرولتاری در جریان اعتصاب شرکت ورزیده و شاهد مصالحه هائی با ستمگران و استثمارگران منفور خود بوده است که در آن کارگران خود مجبور بوده اند یا بدون اخذ نتیجه یا در برابر جزئی از خواست های خود دوباره به کارهای خود بپردازند. هر پرولتاری در نتیجه شرایط مبارزه توده ای و حدت فوق العاده تناقضات طبقاتی، که در آن بسر می برند مشاهده کرده است که بین مصالحه ای که شرایط عینی آن را ایجاب می کند "زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمی رسد و اعتصاب کنندگان به طور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده اند و زجر دیده اند" و به هیچ وجه از ایمان انقلابی کارگرانی که بدان تن می دهند، نمی کاهد از یک طرف و مصالحه ای که بوسیله خائنین به عمل می آید "اعتصاب شکنان هم خود مصالحه می کنند" که گناه استفاده جوئی خود، جبن خود و تمایل استفاده جوئی در مقابل سرمایه داران، بن سستی خود را در برابر ارباب و گاه اقتاع و گاه صدقه و گاه خوشامدگوئی سرمایه داران را به گردن علل ابژکتیو می اندازند، بین این دو مصالحه فرق وجود دارد." (۲) بله، واقعا هم فرق وجود دارد. البته این را بایستی در عدم باور به نیروی انقلابی توده ها و از فقدان اتکا به نیروی تحول بخش طبقه کارگر جستجو کرد. جریانی که به این نتیجه می رسد که با ۵ درصد جامعه می تواند انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام برساند، به این مواضع می رسد. اینان در بهترین حالت ماجراجویانی هستند که از انقلاب می هراسند. در حالی که یک جریان کمونیست از انقلاب که توده های پایین جامعه را به میدان دخالت در سیاست و سرنوشت خویش می کشاند، نیرو می گیرد. لاقابل تاریخ جنبش کمونیستی بر این واقعیت مهر تایید می گوید.

حال موضع سوم که حضور فعالانه کمونیست ها در میدان مبارزه انقلابی لیبی است را در نظر بگیرید. بمانند مارکس که در جریان کمون پاریس فعالانه در جنگ طبقه کارگر فرانسه و بورژوازی این کشور شرکت جست:

افشای اهداف حمله قدرت های امپریالیستی به لیبی و کشتار مردم بی دفاع این کشورها یکی از جوانب سیاست کمونیستی در قبال این رویداد می باشد.

سایت جانباختگان

در این آلبوم از همه آن رفقای یاد می شود که هر یک در سنگری اما در یک مبارزه ای مشترک برای هدفی واحد در صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران جان باخته اند. آدرس: www.yadihawrean.com



رشید رزاقی

دیپلماسی جشن نوروز، ورشکستگی ایدئولوژی جمهوری اسلامی!

برای سرکوب کردن مردم تبدیل کرد. در طی سی و چند سال گذشته رژیم اسلامی در تلاشی پایان ناپذیر، سعی بر آن داشته تا با گسترش فضای امنیتی و ارباب و دستگیری و آزار، این جشن را از رونق بیاندازد و مردم را از شرکت و برپایی چنین مراسمی منصرف و روی گردان نماید. آخرین ابتکار رژیم محروم کردن دید و بازدیدکنندگان جشن نوروزی از کاندیداتوری در انتخابات است. چند روز پیش کدخدایی تاکید نمود این حرکت رفتار سوء اخلاقی و مخالف موازین شریعت محسوب و مشمول مقررات استصوابی خواهند شد. پیش تر هم مطهری جشن چهار شنبه سوری را غیر شرعی و متعلق به ابلهان معرفی کرده بود.

با شکل گیری گروه "مکتب ایرانی" در درون اصولگرایان هم اکنون دیدگاه جدیدی نسبت به مراسم نوروزی در درون این جناح متجلی شده است. اگر چه هر دو دارای نقطه تلاقی مشترک و هدف واحدی در زدودن اصالت آن هستند، اما از نظر ظاهر و نحوه کارکرد و تقابل، با یکدیگر متفاوت و عکس یکدیگر عمل می کنند. گروه مزبور مخالفتی با انجام مراسم ندارد و براین باور است که برپایی آن در چهارچوب و محدوده برنامه دولتی و نظارتی، می تواند اثرات تبلیغی و فرهنگی فراگیرتر از آنچه تاکنون اعمال شده است بر جای بگذارد و حتی با توجه به وضعیت بحرانی منطقه، حامل تأثیرات سیاسی نیز باشد. البته چرخش در این مورد خاص، ناخواسته است و با اقبال درونی آنها همراه نبوده است. "گروه مکتب ایرانی" قصد دارد از یک امر تحمیلی، فرصت را به غنیمت بگیرد و استفاده مطلوب را چه در سطح داخلی و چه با یک دیپلماسی مزورانه در سطح بین المللی کسب نماید. ماجرای تحمیل جشن نوروز ناشی از تصمیم سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد بود که جشن نوروز را به عنوان میراث غیر ملموس جهانی در مهرماه سال ۱۳۸۸ به ثبت رساند و به پیشنهاد جمهوری آذربایجان روز ۲۱ مارس بعنوان روز جهانی عید نوروز با ریشه ایرانی از سوی سازمان ملل پذیرفته شد و شهر تهران بمکان استقرار "دبیرخانه نوروز" تعیین گردید. با چنین پیش در آمد غیر منتظره و برای پیشگیری از ربایش آن به توسط همسایگان، دولت احمدی نژاد تن به دوخت این وصله ناجور داد که هم اکنون به یکی از عوامل دعوا و اختلاف در بین اصول گرایان تبدیل شده است. بهمین جهت اصول گرایان سستی از برگزاری جشن امسال که قرار بود در حضور ده تن از سران و سی تن از نمایندگان کشورها در تخت جمشید برگزار شود ممانعت بعمل آوردند، و حتی بنرها و شعارهایی نصب شده در جاده شیراز به تخت جمشید که مضمون ملی داشتند پاره نمودند. با وجودیکه مراسم بگونه ای محدود در تالار وحدت تهران بر گزار شد، اما

مرحله متفاوت پرداخت. در مرحله اول یعنی از سرآغاز و پیدایش تشیع و نیز شکل گیری حکومت شیعی صفوی در ایران برخورد با جشن نوروز جنبه نظری و ذهنی داشت و سعی بر آن بود تحت توصیه و نقل قول های مذهبی از اهمیت تاریخی و ملی آن بکاهند و بر بار مذهبی اش بیفزایند. از روایت امامان شیعی تا نظرات فقه ها، چنین بر می آید که همه آنها بر جایگزینی مناسبت ها و رویدادهای غیرواقعی و تخیلی در منشاء پیدایش مراسم نوروزی اهتمام ورزیده اند. در واقع گرامیداشت آنها نه از سر حب بلکه از سر بغض بوده است تا با دادن سر و سیمای مذهبی بدان، آنرا تضعیف و از ضمیر مردم پاک کنند. پروای کار و اغنام فرصت در رسیدن به هدف مزبور در نقل احادیثی از امام جعفر صادق بخوبی چهره منافقانه محترمین به مناسک اصیل و کهن و مورد علاقه مردم را به تمام قد نشان می دهد: امام جعفر، نوروز را روز ظهور امام زمان می داند. یعنی وی دهها سال قبل از تولد مهدی و سقوط وی در چاه سامره، پیشگویی، که نه، بلکه تعیین کرده است که امام دوازدهم باید در نوروز ظهور مجدد کند. بگفته امام جعفر در نوروز جبرئیل بر پیامبر اسلام فرود آمده است! در نوروز امیرالمومنین بر پیامبر سوار شده تا بت های کعبه را بشکنند! ابراهیم در روز نوروز به بت شکنی پرداخته است! در روز نوروز کشتی نوح بر روی کوه جودی نشسته است! و در این روز خداوند از بندگانش پیمان گرفته که معبود او شوند و به پیامبران و اولیایش ایمان بیاورند. آیت الله خزعلی نیز می خواهد عید غدیر خم را که بر روی ماه های سال خورشیدی در گردش است با گل میخ نوروز تثبیت کند و نوروز به غدیرخم تبدیل شود. اگر سخنان امامان واقعی باشد یا بعدها فقیهان و اولیای شیعه آنرا منتسب کرده باشند، نشان می دهد که واقعیت ها را بازگو نمی کند و حتی سخنان آنان بیانگر عدم آشنایی با سر زمین نجد و حجاز است و با مقایسه زمانی و تطابق آن با تاریخ اجتماعی اعراب این سرزمین نا همخوانی دارد.

مرحله دوم با روی کار آمدن جمهوری اسلامی آغاز می شود، که از همان ابتدای به قدرت رسیدن، به اشاعه نظرات متقدمین اکتفا نکرد و اقدامات عملی و سیستماتیک را به منظور محو و زدودن جشن نوروز از حیطه رسوم و اعیاد مردمی در دستور فعالیت های ترویجی و برنامه های فرهنگی و تبلیغی خود گذاشت. از آنجائیکه پروژه ها و سناریوهای حکومتی با واکنش و مقاومت مواجه شد و مردم به دستورات و تهدیدات و خط و نشان ها بی اعتنائی نشان دادند! ایام نوروزی خود به نماد مقاومت برای رد فرهنگ و ایدئولوژی حکومت تبدیل گردید. جمهوری اسلامی این ذهن کجی را پاسخ سیاسی داد و بدینوسیله فضای جشن و سرور را به عرصه تقابل و رویارویی و در نتیجه دستاویزی

جشن نوروز یکی از کهن ترین مراسم و آئین باستانی ایران است که تا به امروز پا برجا مانده و هرساله در آغاز بهار و شروع سال نو، مردم به استقبال برپایی آن می روند. منشاء پیدایش آن بدرستی مشخص نیست و روایات گوناگونی پیرامون پیدایش آن در متون کهن و در تاریخ شفاهی و حافظه ذهنی ملت های مختلف ایرانی وجود دارد. در پاره ای از متون قدیمی، بابلیان و زرتشتیان را پایه گذار آن می دانند و متونی چون شاهنامه و تاریخ طبری، جمشید و کیومرث را از برپا دارندگان آتش نوروزی می دانند. برخی از ملل ساکن ایران از جمله کردها، قیام کاوه آهنگر علیه ستمگری ضحاک را سر آغاز سنت نور افشانی و آتش افروزی علیه تاریکی و ستم می دانند. بهمین لحاظ بخاطر گرامیداشت این پیروزی که ناشی از عزم نیاکان آنها برای آغاز زندگی نوین توأم با نونوار شدن طبیعت و شروع کار و کوشش برای تداوم زندگی حقیقی بدور از افسانه و خیال پردازیهای روحی بوده، به جشن و سرور می پردازند. همچنین در سنگ نبشته ها و کتیبه های هخامنشیان نشانه هایی از برگزاری جشن نوروز دیده می شود که نشان می دهد این رسوم و سنت سابقه ای سه هزار ساله دارد و محتملاً همزمان با مهاجرات آریائی ها به فلات ایران شکل گرفته است.

جشن نوروز یکی از معدود سنت ها و رسومی است که با وجود هجوم بیگانگان به ایران و تغییر و تحولات اجتماعی ناشی از حکومت ها و فرهنگ های تحمیلی، همچنان با علاقمندی برگزار می شود. از آنجائیکه این آئین ریشه در مقاومت و پایداری در برابر تاریکی و ستم داشته است! و تاریخ این سرزمین از استمرار ظلم و کشتار و جنایت حکام خارجی و حتی حکومت های اسلام خواه و زورگویان و تعدا گران داخلی بر توده مردم حکایت دارد! همچنان نوروز بمانند سمبل و نهاد استقامت نگریسته می شود، و در آرزوی پیروزی حق و عدالت و گسترده شدن خوشبختی در زندگی روزمره، گرمی، و بدان ارج گذاشته می شود. با حمله اسلام به ایران و تسلط فرهنگ بادیه نشینی و بدوی اعراب حجاز بر این کشور مردمان این سرزمین اشغال شده ممری یافتند تا با پرداخت جزیه از بار سخت گیری حکام اموی و عباسی در برپایی آئین ها و اجرای آداب و رسوم خود بکاهند. اما علمای اسلامی همچون امام محمد غزالی از نام آوران فقه سنی به نوروز همچون یک سنت ضاله و ملهم از آتش پرستی و منتسب به ادیان میتراپی و مینویی می نگریست و بشدت مخالف برپایی آن بود. در روایات آمده است که علمای شیعه نوروز را گرمی می داشتند و در باب آن اوصاف بسیار و نظرات متعدد ابراز داشته اند. بطوریکه اسلام شناسان تا هفتاد و سه نظر را شمارش کرده اند. با بررسی تاریخی نگرش علمای شیعه، می توان به تبیین دو

فرشید شکری

کوشش های دشمنان طبقه کارگر در بطن اوضاع جاری

توده های کارگر در اوضاع اصرار دارند، و می کوشند تا طبقه کارگر با استراتژی ای شفاف و بصورت نقشه مند وارد کارزار شده، و رسالت خود را به انجام رساند. محققاً یکی از راههایی که به تحقق این امر منجر می شود، واریسی همه جانبه فعالان رادیکال کارگری و کمونیست ها از کنش ها و واکنش های نیروهای بورژوازی در این مقطع از تاریخ کشور است. به دیگر کلام هم ردیف کار برای کمک به تشکل یابی کارگران، می توان با تقدیم بررسی ای دقیق از فعل و انفعالات سیاسی درون جامعه، کارگران را متحدانه و همبسته برای پشتیبانی از جنبش های زنان، دانشجویی، ملل تحت ستم و مبارزات خودجوش مردمی بسیج کرد تا ایشان با اعتصابات و اعتراضات سراسری خود، رهبری این نبردها را به دست گیرند و موازنه قوای حاضر را دگرگون سازند. قطعاً در متن این پیکارها و با تغییر توازن قوا بسود جبهه آزادیخواهی مسیر سازمانیابی در تشکل های صنفی و سیاسی مستقل از دولت و مستقل از کارفرمایان - که از شروط اساسی پیشروی ستیز طبقاتی است - ، هموارتر می گردد.

شناساندن ویژگی این دوره

علی العموم در تحلیل از وضعیت فعلی بدرستی عنوان می شود که «بحران اقتصادی» در ایران بعلت تأثیرات بحران جهانی سرمایه داری در دو سال نیم گذشته، و بدلیل اجرای قطعنامه های تحریمی شورای امنیت سازمان ملل به نسبت دهه های پیش عمیق تر شده است. نشان دادن این مشخصه در جای خود مهم است، با این حال شرح این واقعیت عینی و گفتن این حقایق که بحران جاری باعث رکود در تولید، ورشکستگی و تعطیلی بیش از پیش واحدهای تولیدی و خدماتی، بیکاری، تورم و گرانی، و فقر و نداری بی سابقه ای در ایران شده، فقط دست گذاشتن روی مصائب توده های کارگر و مردم محروم

چند ماه پس از آرام شدن برآمدها و اعتراضات توده های تحت ستم کشور در سال ۱۳۸۸، روزهای بیست و پنجم بهمن و اول اسفند سال ۱۳۸۹ بار دیگر مردم رنج دیده ایران علیه فلاکت اقتصادی، علیه ستم جنسی و ملی، و علیه تمامی بی حقوقی های سیاسی و مدنی به خیابان های تهران، اصفهان و چند شهر دیگر سرازیر شدند. مردم دلاور ایران دوباره، و اینبار متعاقب قیام مردم شمال آفریقا و خاورمیانه بر ضد فقر و گرسنگی، بیکاری، ستم و بی عدالتی هایی که از طرف حکومت های سرمایه داری و دیکتاتوری این منطقه به آنها تحمیل شده، پیاختار شدند.

بی تردید شعله های نفرت و بیزاری توده های فرودست از این نظام که طبقه کارگر را به خاک سیاه نشانده، زنجیر اسارت را بر دست و پای زنان پیچیده، جوانان را از داشتن آینده ای روشن مأیوس و نومید کرده، ستمگری ملی و نقض حقوق اقلیت های مذهبی را به اوج رسانده، دستگیری، شکنجه و اعدام فعالین سیاسی و زندانی های عادی را وسعت داده، هرگز خاموش نمی گردد و مبارزه در راستای رهایی ادامه خواهد داشت. ولیکن لازم است تا بطور مداوم به مردم ستمکش جامعه یادآوری نمود که رسیدن به آزادی «بغای اخص کلمه» و خلاصی از شر نابرابری، استثمار طبقاتی و دیگر مظالم موجود (مفهوم سوسیالیستی آزادی) در کلیه جوامع بورژوازی از جمله ایران، بدون به میدان آمدن طبقه کارگر با چشم انداز سوسیالیستی، و بدون رهبری این طبقه بر جامعه توهمی بیش نیست.

هیچ نیرویی ظرفیت آنرا ندارد تا ایران را از زنجیر ستم و استبداد و بردگی آزاد سازد، مگر پرولتاریای این سرزمین. با پرداختن طبقه کارگر به نقش محوری خود، عمر پر از جنایت و توحش جمهوری اسلامی به انتها خواهد رسید.

دقیقاً از این منظر فعالین سوسیالیست جنبش کارگری و کمونیست ها بر ضرورت کنشگری و مداخله

اگر در اینجا از بحث مربوط به طبقات و استثمار بی حد و حصر طبقات فرود دست بگذریم و به خصلت اسلامی حکومت اکتفا نماییم. باید گفت: امروزه مردم نه تنها بگفته رحیم مشایی از مرز اسلام گرایی عبور کرده و جمهوری اسلامی را با هر دو خصوصیت طبقاتی و مذهبی اش به چالش گرفته اند، بلکه مذهب مورد نقد عمومی قرار گرفته است. هرچند بخشی با گرایش به ادیان دیگر بسوی مسیحیت، و زردشتی و ... روی آورده اند، اما بخش عظیم تر آن دیگر با اعتقاد به خدا مدارا نمی کنند و حقیقت آخرت را افسانه و کذب می دانند! و به حقیقت دنیا دل بسته و واقعیات این جهانی را در پیش روی خود می بینند. آنها به واریسی موجودیت دنیوی وارونه و بخطا رفته خویش پرداخته اند، تا از مذهب بمثابه خوشبختی تخیلی، شناخت عینی و علمی بیابند و با دوری از آن، خوشبختی سزاوار خویشان را مطالبه کنند. انسان آگاه شده جامعه امروز ایران با کشیدن مرز بدور خیال پردازی در مورد انسان و زندگی دنیوی اش، زنجیرهای اسارت فکر و اراده به توسط مذهب را پاره کرده است تا گل های زنده تفکر و خلاقیت انسانی را جایگزین نهی و امرهای بی روح نازل شده از آسمان بی خالق نماید. مذهبی! که واقعیت حقیقی را به توسط اباطیل گوی روضه خوان وارونه کند و بدن سرشتی غیر انسانی و الهی وار بدهد! لاجرم انسان معتاد به سمومش را وا خواهد داشت که خود را از گرداب اشتباه بیرون بکشد و به دور خود و خورشید واقعی خویش بچرخد. مرگ بر دیکتاتور یعنی مرگ بر تجلی خداوند بر روی زمین! آنگاه که بر زبان معترضان ایرانی جاری شد نشانه بازیافت انسانی کسانی بود که حقیقت دنیا و خوشبختی دنیوی را مطالبه و سر از سائیدن به آستان الوهیت بر تافته بودند. با این تغییر زمینه کیفی که برای مردم ایران و توده های کارگر و زحمتکش مهیا شده است! بطور یقین آنها بها و ارزشی برای جایگاه دیپلماسی نوروژی، ناسیونالیسم گرایی سپاه پاسداران و هر پیشوندی که با اسلام ترکیب شود قائل نخواهند بود. مردم ایران در پس سه دهه مبارزه و مقاومت، راه و مسیر آینده خود را بر گزیده، و در پی سرنگونی "مبارک" و "ذن العابدین" و "قذافی" نوبت "شیخ علی" را مطالبه می کنند.

دولت از تیغ انتقاد و مخالفت در امان نماند و سیل ناسزا گوئی ها بسوی احمدی نژاد و رحیم مشایی سرازیر گردید. اصول گرایان سنتی، احمدی نژاد را متهم به ضعف اسلامی، و رحیم مشایی پایان نامه دوران اسلام گرایی را به دیواره گوش آنها کوبید! و واژه "ایران" را چون سه اقنوم مقدس و کلمه الذکر بدانها خاطر نشان ساخت. این نزاع ها به کجا ختم شود و دیپلماسی نوروژی تا چه میزان مورد بهره برداری قرار گیرد، یک حقیقت را نمی تواند زیر تم و مه نزاع های جناحی و گروهی پنهان نماید. دیپلماسی جشن نوروژ اسم رمز تاکتیک عقب نشینی در مقابل مردم و نوای نوحه شکست ایدئولوژی جمهوری اسلامی و ناکامی در پا برجا گذاشتن فرهنگ بادیه نشینان قبل از اسلام در جامعه ایران است.

اعلام به سر رسید اسلام گرایی از جانب یک مقام امنیتی چون رحیم مشایی یک اظهار نظر احساسی و یا واکنش تعصب آمیز نسبت به اصول گرایان سنتی و یا ملهم از حرکت های بی تفاوتانه به اسلام از جانب جریان های اعتراضی منطقه نیست. بلکه این گفته اتکاء بر آمار و اطلاعات مربوط به جامعه ایران دارد که ماموران امنیتی و رده بالائی های حکومت بدان آگاهند و برای قشرونی که در بستر خواب گران قدرت لمیده اند باور کردنی نیست. با بیان این حقیقت از سوی "ایران گرا" ها، آنها، چه بخواهند در مسیر کنار گذاری روحانیت سنتی پیشروی کنند، یا برای انتخابات آینده زمینه چینی نمایند تا بزعم خود اقشار متوسط جامعه را بگرد خود جمع کنند، یا با برنامه های اغوا گرانه و فریبنده جوانان را جذب، و نوسان چی های قطبین خامنه ای و "سبزپوشان" را بر مدار خود به گردش در آورند، تا پروژه استحاله "ایران اسلامی" را به "ایرانی، اسلامی" بسر مقصود برسانند و حزب پادگانی سپاه پاسداران را به یکپارچگی قدرت نائل گردانند! خوشبینی چندانی وجود ندارد. در شرایطی که دیکتاتورها پای بر لبه سرایشی سقوط نهاده اند، آنها نمی توانند با جا زدن قضایای فی مابین با اصول گرایان در معادلات مردم با کل نظام اخلاخل بوجود آورند و مسیر آنرا منحرف نمایند. زیرا اکثریت مردم ایران و توده های زحمتکش از چنان آگاهی و شعور اجتماعی بهره مند هستند که اصل قضیه را ناشی از منشائی اساسی تربینند.

شکل گیری انقلاب کارگران و توده های فرو دست و سرنگونی رژیم از پائین، دو مشی سیاسی را که عبارتند از پشتیبانی از اصلاح طلبان جمهوری اسلامی و ترغیب ژاندارم های جهانی برای دخالت در مسائل داخلی ایران، در پیش گرفته اند. احزاب و سازمان های وابسته به روند لیبرالی در آرزوی آنند تا با تقویت رفرمیست ها هر آینه جناح محافظه کار را وادار به عقب نشینی کنند و با بازگرداندن اصلاح طلبان شرایط دموکراتیکی بر جامعه حاکم شود تا آنان بتوانند از راه انتخابات در قدرت سیاسی سهم شوند، و سپس به تغییرات مورد تعقیب خود مشغول شوند. بانضمام این تغییر «نرم» یا اصطلاحاً "انقلاب مخملی قرمز و نارنجی" نظیر آنچه در گرجستان و اوکراین بوقوع پیوستند، کماکان چشم انتظار دخالت نظامی قدرت ها خصوصاً ایالات متحده برای سرنگونی رژیم اند.

+++

در اوضاع و احوال کنونی، اطلاع حاصل کردن کارگران از سمت گیری های جناح حاکم جمهوری اسلامی و اهداف هر کدام از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی، به دخالت طبقه کارگر در اوضاع، به دفاع این طبقه از توده های تشنه آزادی و برابری و به در پیش گرفته شدن پیکاری پر قدرت با رژیم، و نمایندگان سیاسی طبقات متوسط و فوقانی، یاری می رساند.

گذشته از این، بهر اندازه نقشه عمل های سپاه پاسداران و روحانیون محافظه کار نشان داده شود؛ مقاصد واقعی اصلاح طلبان دولتی که بخشی از همین رژیم اند و لیدرهایشان در تمامی جنایت های این حاکمیت سپاه دست داشته اند، برملا گردد؛ و ماهیت و اغراض احزاب و جریان های بورژوازی که با پلاتفرم های نئولیبرالی و جانبداری از قدرت های غربی برآند تا جنبش مردم ایران را به ناکجا آبادی دیگر ببرند، از پرده برون افتد؛ بهمان میزان توده های ستمکش کشور با چشمانی باز مبارزاتشان را تداوم می بخشند، سراغ تاکتیک های مبارزاتی کارآمدتری می روند، در برابر راهکارها و آلترناتیوهای هر یک از نیروهای گرایش راست جامعه می ایستند، و وسیعاً به دور آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر حلقه می زنند. تجربه قیام پنجاه و هفت لزوم بازنگریستن و تلفاط هرچه زیاده تر نیروهای جنبش کمونیستی ایران را به این وظیفه خطیری که در بررسی از وضعیت جدید تعیین می گردد، گوشزد می کند.

در این راه که توده های کارگر در جریان چگونگی سیر تکوین وقایع قرار می گیرند و توان و امکانات پراتیکی خود را برای حمایت از مبارزات مردمی، و پایان دادن به وضع موجود بکار می بندند، نمی شود از کنار توهم پراکنی چپ های غیر کارگری (لیبرال و رفرمیست و سوسیال دموکرات) به بورژوازی معترض باصطلاح "مترقی، سکولار، غیر وابسته و سرنگونی طلب" بسادگی گذر کرد. ضرورت تقابل با فعالیت های مضر سوسیالیست های خرده بورژوا و بورژوا، و افشای بی وقفه آنها کمتر از جریانات راست و ضد انقلاب نیست.

نخست، ادامه اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرالی برای بازنگری دول مترویل در نحوه رفتارشان با رژیم، و جلب سرمایه های داخلی و خارجی به امید درآمدن از تنگنای اقتصادی است که حذف یکی پس از دیگری خدمات اجتماعی از جمله سوبسیدها مورد آخر آن بود. راهکار دوم، سرکوب عنان گسیخته تر پیشروان جنبش های اجتماعی و اعمال قهر شدیدتر در برابر مبارزات مردمی است. و راه حل سوم، مجهز شدن جمهوری اسلامی به فناوری هسته ای همچون ابزاری بمنظور بالا رفتن توان چانه زنی آن با قدرت های منطقه ای و جهانی می باشد.

اگرچه منازعات آشکار و پنهانی در درون این جناح مشاهده می گردد و سپاه پاسداران پس از حذف اصلاح طلبان حکومتی، حالا در تدارک کوتاه کردن دست روحانیون محافظه کار در نهادهایی همچون "رهبری و شورای نگهبان" از تصمیمات کلان سیاسی، و کاهش قدرت آنهاست که این موضوع ولی فقیه و دیگر روحانیون تندرو را به تقلا برای موفق نشدن سپاه پاسداران واداشته، با این همه و برغم وجود این درگیری ها، طرفین بر پیشبرد این سیاست ها در جهت کاهش فشارهای داخلی و خارجی و بدین نحو نجات رژیم و نظام سرمایه داری، تأکید دارند.

در صحنه سیاسی کشور روند اصلاح طلبی دولتی هم همچنان عرض اندام می کند. اینکه رهبران این جناح رژیم تماماً از پست های حساس حکومتی کنار زده شده اند و سپاه پاسداران بر آنان غلبه کرده است. اینکه توده های بجان آمده و زنان و مردان جوان متعلق به پرولتاریای کشور بعد از نمایش انتخابات ریاست جمهوری دهم، از نو در بیست و پنجم بهمن و اول اسفند با فریادهای بلند و رسا و سر دادن شعارهای ساختارشکنانه نفرت خود از کلیت رژیم را اعلام داشتند. اینکه مبارزین داخل کشور باز هم طرفداران این روند را نا امید و مستأصل ساختند و به آنان فهماندند که جد و جهدهایشان برای منحرف کردن پیکارهای جاری، کاری عبث و بیهوده است. و اینکه این جناح حاکمیت شانس زیادی ندارد تا به قدرت بازگردد کاملاً درست است، معذک اصلاح طلبان رژیم که مثل جناح رقیب استراتژی بقای جمهوری اسلامی و حفظ روابط و مناسبات سرمایه داری را تعقیب می کنند، هنوز در پی تأثیر گذاری بر اوضاع اند. آنان بنا به مشاهدات خود (دارا بودن نفوذ اجتماعی در بین بخش هایی از طبقه متوسط و بالایی کشور و حمایت برخی از سیاستمداران دول امپریالیستی، و میدای غرب از این جناح) کماکان نقشه های خود را پی می گیرند.

باز در میدان جدال های سیاسی، روند دیگری به جد می کوشد تا از قبل وضعیت کنونی به شق خود مقبولیت همگانی ببخشد. در این ایام روند لیبرالی جامعه که طیف وسیعی از احزاب و سازمانهای سکولار - سراسری و محلی - را شامل می گردد، مشغول نقش آفرینی است. این نیروهای ضد انقلاب هم که منعکس کننده آمال و خواسته های طبقات میانی و فوقانی اند، به قصد جلوگیری از

جامعه است که خود اصلی ترین قربانیان چنین درهم ریختگی ای هستند.

کارگران و زحمتکشان ایران در این سه دهه، خصوصاً وقتی که دولت رفسنجانی در سال های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ شمسی، بجهت برآورده کردن نیازهای بورژوازی کشور و جهانی، انطباق یافتن نظام کاپیتالیستی ایران با ملزومات بازار آزاد و سرانجام راه یابی به سازمان تجارت جهانی، سیاست های اقتصادی نئولیبرالی (خصوصی سازی و کاهش خدمات اجتماعی) را کلید زد، در بدترین و سخت ترین موقعیت شغلی و معیشتی بسر برده اند. اینک هم با به اجرا درآمدن قانون «حذف یارانه ها» بوسیله سپاه پاسداران، حال و روزشان اسفبارتر شده است. لذا توصیف این شرایط برای طبقه کارگر و زحمتکش، تنها بیان دردهایشان است که مانند کارد سلاخی در استخوانشان فرو رفته است. مضاف بر این سخن راندن از رشد چالش های کارگری و اعتراضات مردم تهیدست که بههدف دستیابی به زندگی ای بهتر و شایسته انسان همیشه جریان داشته، اگر با ارائه راهکارهایی برای موفقیت و پیشروی این جدالها توأم نباشد، صرفاً بازگویی واقعیات است.

بنابراین تفسیر و بحث از تعمیق بحران های موجود - که در اوجگیری مبارزات کارگران و مردم زیر دست این دیار تباه شده تجلی یافته اند - بیشتر برای معین نمودن وظایف فعالین سوسیالیست جنبش کارگری، پیشقراولان رادیکال سایر جنبش های اعتراضی، و کمونیست های متشکل و منفرد، ارزشمندند. آنچه بمانند شناساندن ریشه بدبختی ها، افشای مناسبات تولیدی (آگاهی دادن به توده های کارگر و مزدبگیر) و تبیین دیالکتیکی از وضعیت کنونی اهمیت بسزایی دارد و شایسته بذل توجه از طرف مارکسیست هاست، رونمایی از اهدافی است که در پس زد و خورد های درونی جناح های حکومت، و تلاش های روند لیبرالی «در این اوضاع» پنهان شده اند. الزامیست تا توضیح داده شود که چه مقاصدی پشت تحرکات جناح مسلط رژیم، اصلاح طلبان دولتی، و اپوزیسیون بورژوازی رژیم جمهوری اسلامی، خوابیده اند.

رژیم و اپوزیسیون راست آن در این شرایط چه می کنند؟

«بحران اقتصادی» و نیز بحران های سیاسی و اجتماعی در این دوره با دهه های ۶۰ و ۷۰ خورشیدی، و حتی پنج، شش سال اخیر قابل سنجش نمی باشند. همین آشفتگی ها بر میزان تحرکات بورژواها - هم حاکمین و هم بیرون از قدرت - را برای خنثی کردن اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویی و توده ای، و یا بخدمت گرفتن این نبردها، افزوده است.

در این ایام جناح حاکم رژیم به رهبری سپاه پاسداران - نهادی که با سرعت پروژه کنترل اقتصاد کشور و قبضه قدرت سیاسی را به پیش برده - همه زورش را می زند تا هر طور شده به این بحران ها پایان دهد و جمهوری اسلامی را از این تندپیچ سلامت عبور دهد. جناح مسلط برای این مقصود سه راهبرد مشخص را در دستور دارد. راهبرد

قرار نیست همه زندانیان با اعدام ببرند



نمی بیند که با در زندان نگهداشتن فعال کارگری «منصور اسالو» و همکارانش، با صدور احکام طویل المدت زندان برای وکلای دادگستری و زنان برابری طلب، با به بند کشیدن هنرمندان برجسته و خوشنام، نتوانسته است میدان مبارزات علنی و مدنی را از وجود مبارزان هشیار و کاردان خالی نماید.

رژیم نمیخواهد این واقعیت را ببیند که چه موج نیرومندی از نفرت عمومی در سرتاسر جهان بر علیه جمهوری اسلامی به وجود آمده است. بازتاب همین نفرت در افکار عمومی مردم جهان است که سازمان ملل متحد را وا داشته است که قطعنامه مربوط به اعزام گزارشگر ویژه حقوق بشر به ایران را تصویب نمایند.

جمهوری اسلامی هر قدر هم که خود را به این واکنش های جهانی بی اعتنا نشان دهد، نمی تواند در برابر اتهام سنگینی که سیزده هزار مورد نقض حقوق بشر را بنامش ثبت کرده است، بی اعتنا باشد و پیامدهای آنرا بحساب نیاورد.

بر اساس گزارشی از فعالان حقوق بشر در ایران، در اسفند ماه سال ۸۹، بالغ بر ۱۳۴۷۹ نقض موردی حقوق بشر در ایران رخ داده که ۱۶۰ مورد آن مربوط به عدم رسیدگی پزشکی زندانیان بیمار است که یکی از این موارد، مورد زندانی سیاسی «محسن دکه چی» است که به مرگ زجرآور وی منجر شد.

بی اعتنایی نشان دادن جمهوری اسلامی به اعتراضات داخلی و واکنش های جهانی، نه از سر قدرت که از سر زبونی و استیصال این رژیم است. جمهوری اسلامی تداوم حاکمیت خود را در گرو تداوم و گسترش جنایاتی می داند که تا کنون مرتکب شده است. اما دوران دیکتاتوری و دیکتاتورها به سر

رسیده و قیام های پی در پی مردم در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا این ادعا را ثابت کرده اند. مردم ایران نیز بیش از این تحمل این درجه تحقیر و این درجه استثمار و ستم را ندارند و خود را آماده می سازند تا با استفاده از تجارب مبارزاتی تا کنونی خود و با بهره گرفتن از دستاوردهای قیام های جاری در منطقه، همان درس را به این رژیم بدهند که مردم تونس و مصر به دیکتاتورهای این دو کشور دادند.

سران جمهوری اسلامی باید بدانند که سرنوشتی جز سرنوشت دیکتاتورهای مصر و تونس ندارند. سران و رهبران جمهوری اسلامی باید بدانند که اگر خشم فرو خورده مردم فوران کند، سرنوشتی بسیار مغلوکانه تر از «بن علی و مبارک و قذافی و دیگران» خواهند داشت.

نتیجه قطع داروی زندانی بیمار زجرکش شده اند. هم اکنون نیز کم نیستند زندانیانی که بیماراند و احتیاج به مراقبت های ویژه دارند و باید در خارج از زندان و تحت نظر مستقیم پزشکان متخصص باشند. منصور اسالو فعال کارگری و رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد یکی از آنان است که تا کنون در کنج زندان و بدون کمترین توجهات پزشکی چندبار دچار سکنه قلبی شده است. در همین قتل گاه های جمهوری اسلامی زندانیانی بسر می برند که مبتلا به «ام اس» هستند. بیمارانی که حتی در خارج از زندان و با مراقبت های ویژه هم نمی توان مناسب ترین شرایط زیست و مداوا را برای آنان تأمین کرد.

پرونده جمهوری اسلامی در برخورد به زندانیان سیاسی در زندان ها، بسیار مجرمانه تر از آن است که تنها به یک نمونه آن اکتفا کرد. آن زمان هم که فعال کارگری محمود صالحی در زندان بود و از درد کلیه و بیماری های دیگر بخود می پیچید، جلادان جمهوری اسلامی نه تنها کمترین توجهی به وضعیت و سلامت وی نمی کردند، بلکه وی را عمداً در شرایطی قرار می دادند که بیماری وی تشدید شود بطوریکه امروز باید روز شماری از کار افتادن کامل تنها کلیه باقیمانده اش را بکنند.

فرزاد کمانگر را هم، مدت ها هم بند بیماران عفونی و مبتلایان به «هیپاتیت سی» و ایدز کردند تا بلکه با از باورها و اعتقاداتش دست بشوید و تسلیم شود، یا با یک بیماری مهلک از پای درآید.

بدین ترتیب می بینیم که رژیم این شکل از آدمکشی را هم به اشکال دیگر سر به نیست کردن مخالفان سیاسی خود افزوده است. از نظر جمهوری اسلامی زجرکش کردن انسان ها، شکلی دیگر از معدوم کردن است و برای جمهوری اسلامی که اصلی ترین هدفش از اعدام، از بین بردن مخالفان سیاسی است، همان خاصیت اعدام در ملاء عام را دارد.

جمهوری اسلامی می پندارد که اگر بیشترین فشارها را بر زندانیان سیاسی وارد سازد و شرایط و فضای درون زندان ها را غیرانسانی تر نماید و هر هفته شماری از زندانیان سیاسی را به دار بیاویزد و یا با گروگان گرفتن داروهای زندانیان بیمار آنان را زجرکش کند، و پیکر بی جان اعدام شدگان را گروگان بگیرد و اجازه خاکسپاری آنان را ندهد، مردم را مرعوب خواهد کرد و حیات و بقای حاکمیت اش را تضمین می کند.

رژیم نمی بیند یا نمی خواهد ببیند که علیرغم این همه جنایاتی که روزانه مرتکب می شود مبارزین عرصه های مختلف جنبش های اجتماعی، همچنان جسورانه و آشکارا در برابرش سینه سپر می کنند و رنج دستگیری، زندان و شکنجه را بر خود هموار می سازند، اما از پای نمی نشینند.

این، عین عبارتی است که دادستان تهران در واکنش به وضعیت دردناک جسمی یک زندانی بیمار نشان داده است. بعد از اینکه زندانی سیاسی «محسن دکه چی» بعد از تحمل یک دوره طولانی درد شدید سرطان جان سپرد، این مرگ فجیع چنان دردناک بود که رسانه های جهانی را به صدا درآورد.

در همین رابطه خبرنگاری ایرانی که خود زمانی در زندان اوین هم بند دکه چی بوده است، در توصیف برخورد زندانبانان



و مسئولان زندان به زندانیان بیمار و بطور مشخص محسن دکه چی، به موضوعی اشاره می کند که تکان دهنده است.

او می گوید: «دادستان تهران یا معاونانش، روزهای

یکشنبه و چهارشنبه هر هفته با تعدادی از زندانیان سیاسی زندان اوین ملاقات های حضوری داشتند. تقریباً دو هفته پیش از آزادی، من یکی از کسانی بودم که باید با دادستان ملاقات می کردم. در این ملاقات بعد از اینکه صحبت های خودم تمام شد، در مورد وضعیت آقای دکه چی توضیح دادم و به آقای دادستان گفتم که ایشان وضعیت مناسبی ندارند و نیاز به این دارند که حتماً تحت نظر پزشک و تحت معالجه باشند. خیلی درد می کشند و باید هر چه سریع تر به وضعیت ایشان رسیدگی شود. دادستان در پاسخ من گفتند: این موضوع هیچ ارتباطی با شما ندارد. قرار نیست همه این ها با اعدام ببرند و با اعدام کشته شوند.»

گویا تر از این نمی شود اقرار به زجرکش کردن زندانیان سیاسی کرد. تاریخ حاکمیت سی و چند ساله جمهوری اسلامی نمونه های بسیاری از این دست را در خود ثبت کرده است. هر تک مورد این گونه زجرکش کردن ها، گواهی می دهد که جمهوری اسلامی آگاهانه بعضی از زندانیان سیاسی بیمار را آنقدر در زندان نگه میدارد تا از بی درمانی و شرایط سخت زندان و بی توجهی کامل، از درد بخود بیچند و نهایتاً زجرکش شوند.

جلادان جمهوری اسلامی در زندان ها، این اوج بیرحمی و شقاوت را نسبت به اسرای دربند چنان جا انداخته اند که حتی پزشک 'قسم خورده' را هم همدست خود کرده اند و آنان نیز قبل از تداوی زندانیان بیمار، بر آنان مهر تمارض می زنند و با همین بهانه از توجه و رسیدگی به آنان سرباز می زنند.

زجرکش کردن زندانی سیاسی محسن دکه چی، یگانه موردی نیست که در زندان های جمهوری اسلامی روی داده باشد، تا کنون ده ها زندانی سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی و در دوره های مختلف در نتیجه بی توجهی های عامدانه و در

جهان امروز

نشریه سیاسی
حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می شود!

سرمدیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً
برای این نشریه ارسال شده باشد را
چاپ می کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر
ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان امروز با
نویسندگان آن است و تنها مطالبی که با
نام جهان امروز امضا شده باشد، موضع
رسمی نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه
کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر
قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد
فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف
مطالب ارسالی سه صفحه ۴ با سایز ۱۳
است.

تماس با
کمیته تشکیلات داخل کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
داخل کومه له (تکشی)

takesh.komalah@gmail.com



Komala TV
Hotbird
Freq: ۱۱۴۷۰
Pol: H
Fec: ۳/۴
Sym: ۲۷۵۰۰

نگذاریم جمهوری اسلامی زندانیان سیاسی «شیرکو معارفی» و «مصطفی سلیمی» را به قتل برسانند!

این بار رژیم می خواهد در روزی که سستا مردم
کردستان همبستگی جهانی طبقه کارگر را جشن می
گیرند، این مردم را با به قتل رساندن یکی از عزیزانشان
داغدار نماید.

گرچه مردم کردستان در واکنش به کشتار پنج فرزند
انقلابی خود "فرزاد کمانگر و یارانش" با برپایی
اعتصابی متحدانه و سراسری و شکوهمند به رژیم
نشان دادند که تا چه اندازه مورد نفرت این مردم است،
اما رژیم گویا از این رویداد عبرت نگرفته است و بار
دیگر می خواهد با مردم کردستان زورآزمایی کند.

جمهوری اسلامی باید بداند که با اجرای احکام
جنایتکارانه شیرکو و مصطفی، نه تنها نهایت خشم
مردم مبارز کردستان را بر خواهد انگیزد بلکه نفرت
کل جامعه ایران بویژه کارگران را که در روز جشن
طبقاتی آنان، جنایت روی می دهد و مردمی داغدار
می گردند، بر خواهد انگیزد. این مردم فرزندان دلبند
خود را که به اسارت جمهوری اسلامی در آمده اند،
تنها رها نخواهند ساخت تا قاتلان جمهوری اسلامی
جان شان را بگیرند.

جمهوری اسلامی باید بداند که مردم کردستان نه
تنها تجارب اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت ماه سال
گذشته را دارند که از حمایت به مراتب بیشتر مردم
سراسر ایران و حمایت افکار عمومی جهانی نیز
برخوردارند. جمهوری اسلامی اگر خیال می کند که با
به قتل رساندن شیرکو و مصطفی راه را برای جنایات
بیشتری در کردستان و خارج کردستان هموار می سازد
و با ایجاد رعب و وحشت امواج توفنده انقلابی که
در راه است را پس می زند، سخت در اشتباه است،
مبارزات آزادیخواهانه و انقلابی توده های مردم در
کردستان و در سراسر ایران راه خود را می رود و
از امواج خروشان منطقه و از تجربیات مستقیم خود
نیرو می گیرد و با این اقدامات ضد انسانی از حرکت
باز نمی ماند. توده های مردم آزادیخواه لازم است
پیامی را که در واکنش زندانیان سیاسی محبوس در
زندان سنندج نهفته است دریابند و همصدا با آنان
علیه جنایاتی که جمهوری اسلامی آگاهانه می خواهد
یک مورد آن را در ۱۱ اردیبهشت، روز جهانی کارگر
مرتکب شود، اعتراض کنند و اجازه ندهند نه در روز
جشن جهانی کارگران و نه در هیچ روز دیگری مردم
داغدار شوند. نایبستی اجازه داد انسان هایی که به خاطر
دفاع از عقاید و باورهایشان، به دلیل اعتراض به ستم
و سرکوب و استثمار، نابرابری و تبعیض و به سبب
اعتراض به دیکتاتوری حاکم به زندان افتاده اند، خود
را تنها احساس کنند، پژواک صدای اعتراض مردم در
بیرون زندان ها نیروی مقاومت و اراده زندانیان سیاسی
در پشت میله های زندان را صد چندان خواهد کرد.

توده های مردم شریف، انساندوست و آزادیخواه جهان
و ایران و کل مردم کردستان در پاسخ به استمداد
خانواده های شیرکو و مصطفی و هم سرنوشت های
آنان در زندان سنندج، لازم است ضمن ابراز تنفر از
این احکام جنایتکارانه خواستار لغو فوری آن گردند.

جمهوری اسلامی می خواهد بزودی احکام اعدام دو
زندانی سیاسی "شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی"
را به اجرا در آورد.

مصطفی سلیمی زندانی سیاسی محکوم به اعدام اهل
روستای "ایلو" از توابع شهر سقز بیش از ۷ سال است
که در زندان بسر می برد. وی به علت درگیری با
یکی از پرسنل زندان به سلول انفرادی زندان مرکزی
این شهر منتقل شده است و بیم آن می رود که حکم
اعدامش به زودی به اجرا در آید.

شیرکو معارفی از آبانماه سال ۱۳۸۷ در زندان به سر
می برد. وی هنگامی که قصد داشت از کردستان عراق
به ایران برگردد دستگیر شد. دستگاه قضایی شیرکو
معارفی را به اتهام "واهی اقدام علیه امنیت ملی و
محاربه با خدا" محکوم به اعدام کرده است. خانواده
شیرکو معارفی اعلام کرده اند که تاریخ اجرای حکم
اعدام فرزندشان برای روز ۱۱ اردیبهشت تعیین شده
است.

در روزهای اخیر و با افزایش خطر اعدام این دو
زندانی سیاسی تلاش های وسیعی در داخل و خارج
کشور برای بازداشتن رژیم از اجرای این احکام ضد
انسانی آغاز شده است. در میان انواع واکنش هایی که
تاکنون نسبت به صدور حکم جنایتکارانه مرگ شیرکو
نشان داده شده، واکنش زندانیان زندان سنندج جایگاه
ویژه ای دارد. این زندانیان با این اقدام اعتراضی خود
در سلول های زندان، به ما می گویند که اگر ما می
توانیم کنج زندان و زیر شکنجه و در آستانه اعدام،
علیه احکام زندانیان سیاسی فریاد بر آوریم و آزادی
آنان را بخواهیم، شما که در خارج از زندان هستید و
آزادتر هستید، به هر شکل ممکن برای نجات شیرکو
و مصطفی و همه آنانی که در آستانه اعدام قرار دارند،
تلاش کنید.

چرا باید انسان های شریف این کشور بهترین دوران
جوانی و شادابی و سلامتی خود را به خاطر ابراز
نارضایتی و مخالفت با این رژیم در کنج زندان ها از
دست دهند، چرا باید کسانی که خاطر مبارزه با رژیم
که همه آزادی ها و حقوق اولیه این مردم را پایمال می
کند پای چوبه دار بروند و یا در سلول های مخوف،
مرگ را انتظار بکشند؟ دستگاه قضایی رژیم اینان را
اقدام کنندگان "علیه امنیت ملی و محاربه با خدا"
می داند. اتهامات آشنایی که تاکنون جمهوری اسلامی
تحت لوای آن جان هزاران تن از انسان های شریف و
مبارز این کشور را گرفته است.

جمهوری اسلامی که از گسترش امواج قیام های
مردمی در منطقه به شدت وحشت زده شده در تلاشی
مذبوحانه برای مقابله با این موج، فشار بر زندانیان
سیاسی را تشدید کرده و اجرای احکام اعدام بیشتری
را در دستور قرار داده است. رژیمی که نه پایگاهی در
میان مردم دارد و نه وجهه ای در دنیای خارج و نه افق
روشنی برای ماندگاری خویش، برای اینکه قدرتش
را به رخ مردم بیدفاع بکشد، هرازگاهی عده ای از
فرزندان مردم را به قتل می رساند تا چند صباحی دیگر
به ضرب قتل و جنایت روز مرگش را عقب بیندازد.

برای لغو مجازات اعدام "شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی" و آزادی کلیه زندانیان سیاسی در ایران

یک کارزار جهانی را در هماهنگی و همگامی با هم پیش ببریم!

کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران از همه احزاب و سازمان های چپ و کمونیست، از همه تشکل ها و نهادهای کارگری، از همه تشکل ها و نهادهای مدافع حقوق انسان از همه نیروها و انسانیهای آزادیخواه که علیه مجازات اعدام هستند و قلبشان برای آزادی زندانیان سیاسی می تپد

می خواهد در اعتراض به احکام اعدام دو زندانی سیاسی "شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی"، برای متوقف کردن ماشین قتل و کشتار رژیم و برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی یک کارزار جهانی را در هماهنگی و همگامی با هم پیش ببریم. مجازات اعدام در هر شکل و به هر بهانه ای الغا باید گردد

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته تشکیلات خارج از کشور
حزب کمونیست ایران
۱۱ فروردین ۱۳۹۰



بحران های اقتصادی و سیاسی دوران حیات خود دست و پا می زند و از گسترش خیزش های توده ای و انقلابی در کشورهای منطقه به شدت هراسناک شده است، مذبوحانه در تلاش است که با تداوم قتل و کشتار زندانیان سیاسی جلو روند رو به رشد اعتراضات کارگری و توده ای را بگیرد.

رژیمی که امواج خشم و انزجار عمومی زمین را زیر پایش داغ کرده است، رژیمی که ترس و وحشت از طوفان های بنیان برافکن اعتراضات توده ای خواب را از چشمان سران آن ربوده است، رژیمی که هیچ افق روشنی برای بقای خود در پیش رو ندارد، چرا باید چنین بی پروا هر از گاهی تعدادی از بهترین فرزندان مردم را به قتل برساند. این ورق را باید عوض کرد. رژیم هنوز از اعتصاب سراسری و شکوهمند مردم کردستان در اعتراض به اعدام فرزند کمانگر و یارانش درس عبرت نگرفته است، باید کارزار مبارزه برای لغو مجازات اعدام "شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی" را به پرده دیگری از نمایش شکست و رسوائی رژیم تبدیل کرد.

همه اخبار و گزارشات حاکی از آن است که رژیم جمهوری اسلامی قصد دارد بزودی احکام اعدام دو زندانی سیاسی "شیرکو معارفی" و "مصطفی سلیمی" را به اجرا در آورد. زندانیان زندان شهرهای سقز و سنندج این خبر را تأیید کرده اند و بی صبرانه انتظار دارند که، این احکام جنایتکارانه با واکنش عظیم انسانیهای آزادیخواه در داخل و خارج ایران روبرو شود.

مصطفی سلیمی زندانی سیاسی محکوم به اعدام اهل روستای "ایلو" از توابع شهر سقز بیش از ۷ سال است که در زندان بسر می برد. وی به علت درگیری با یکی از پرسنل زندان به سلول انفرادی زندان مرکزی این شهر منتقل شده است و بیم آن می رود که حکم اعدامش به زودی به اجرا در آید. شیرکو معارفی از آبانماه سال ۱۳۸۷ در زندان به سر می برد. وی هنگامی که قصد داشت از کردستان عراق به ایران برگردد دستگیر شد. دستگاه قضایی رژیم شیرکو معارفی را به اتهام واهی "اقدام علیه امنیت ملی و محاربه با خدا" محکوم به اعدام کرده است. خانواده شیرکو معارفی اعلام کرده اند که تاریخ اجرای حکم اعدام فرزندشان برای روز ۱۱ اردیبهشت تعیین شده است. رژیم جمهوری اسلامی که در یکی از عمیق ترین



از سایت های
حزب کمونیست ایران
و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org

سایت کومه له

www.komalah.org

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com

نمایندگی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box 75026

750 26 Uppsala - Sweden

Fax: +46-18-46 84 93

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

دوشنبه و جمعه از ساعت 19 تا 22 به وقت اروپا

نمایندگی کومه له در سلیمانیه

3300657 - 3300561

کمیته مرکزی کومه له

00964-7701520781

00964-7707567855

**آدرس های حزب
کمونیست ایران و کومه له**

دیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018

127 02 Skärholmen

SWEDEN

cpi@cpiran.org

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016

kkh@cpiran.org